



● منصور یاقوتی

برزو نامه (شاهنامه‌ی گردی)

نه «ژول مول» در شاهنامه اثر حکیم بزرگ و فرزانه فردوسی توسی متن برزو نامه را ثبت کرده است و نه در شاهنامه فردوسی نسخه مسکو داستان برزو ثبت گردیده. اما در دیباچه شاهنامه فردوسی در صفحات ۴۶ و ۴۷ به قلم ژول مول چنین آمده است:

«برزو نامه و این بیشتر مجموعه‌ای است از همه افسانه‌هایی که در باره‌ی خاندان رستم وجود داشته و فردوسی به آنها نپرداخته است. از این رو برزو نامه کمتر زندگی برزو به شمار می‌آید، گو آنکه وی به طور مسلم بازیگر نقش بزرگ آن نامه است. از شکل اثر این گمان حاصل می‌شود که شاعر قصد داشته آن را در شاهنامه جای دهد، گو آنکه این ماجرای فرعی از اصل مطلب پیشی گرفته است. او هم به سان (سام‌نامه) منظومه خود را با نقل قولی از فردوسی شروع کرده است. پس از رونویسی نیمه‌ی دوم داستان سهراب می‌گوید: «اینک که سرگذشت سهراب را به سر آوردم از برزو پرسش بگویم. همگی نزد من آید و سرود مرا درباره‌ی پسر بزرگوار سهراب پهلوان نامی بشنوید. در نامه‌ی باستان چنین خواندم. این داستانها در آنجا نوشته شده است.» سپس وارد مطلب می‌شود بی‌آنکه معلوم دارد از کدام منابع بهره‌برداری کرده و در چه زمان و روزگاری به نظم داستان پرداخته است. به طوری که همه‌ی آنچه بتوان درباره‌ی او گفت همین است که مُصنّف مسلمان بوده است و بس زیرا که از محمد (ص) یاد می‌کند. آغاز سرگذشت برزو جز نسخه‌ی بدل سهراب یا (جهانگیر نامه) نیست. سهراب اندکی پیش از رفتن به جنگ ایران به شهرود دختر کاخ نشین سمنگان برمی‌خورد. او را به زنی می‌گیرد و به هنگام حرکت انگشتی خود را به یادگار برای فرزند می‌گذارد. مادر آن را در سینه جای می‌دهد. این کودک همان برزو است که مادر تا بیست سالگی بزرگش می‌کند و اصل و تبارش را پنهان نگه می‌دارد تا مبادا به انتقام خون پدر به جنگ رستم برود. ولی روزی گذار افراسیاب به سمنگان می‌افتد، برو بالای برزو او را می‌گیرد، جوان را به همراه خود به دربار می‌برد و وی را به پیکار ایرانیان گسیل می‌دارد.»

ژول مول در جایی دیگر در مورد برزو نامه می‌گوید:

«برزو نامه به نظر من از روی منابعی تدوین شده که از بیشتر منظومه‌های حماسی دیگر عامیانه‌تر بوده

است» صفحه ۴۸

و در جایی دیگر این طور نظر می دهد:

«برزوانامه باید به قرن پنجم یا آغاز قرن ششم هجری بستگی داشته باشد. سبک و روح گفتار ساده و سراپا حماسی است و افسانه‌هایی که در اثر آمده به هیچ رو از نفوذ اسلام رنگ نگرفته است» صفحه ۴۹

شاهنامه‌ی کُردی به مجموعه آثاری گفته می شود که به زبان کُردی استان کرمانشاهان به نظم کشیده شده و زبان به کار گرفته ترکیبی است از کُردی منطقه کُلیایی، کُردی منطقه اورامان، گویش کلهری و نفوذ پاره‌ای از واژگان لکستان. شاهنامه‌های کُردی با چنین زبانی ترکیبی به نظم کشیده شده و عبارتند از:

■ رستم و زنون

■ رستم و زرد هنگ

■ جنگ هفت لشکر

■ برزوانامه

■ رستم و دیو سپید

و ...

داستان رستم و دیو سپید که به زبان کُردی سروده شده، عین همان داستانی است که حکیم فردوسی با قریحه‌ی هنری اش آن را به شعر کشیده و با این تفاوت که متن کُردی بسیار ساده و بدوی و فاقد روح شاعرانگی است و بسیار ساده روایت شده است اما شاعر بزرگوار ایران حکیم فردوسی با قریحه‌ی شاعرانه‌ی خود بدان آب و رنگی دیگر بخشیده است.

اما داستان «برزوانامه» به زبان کُردی مقوله‌ای دیگر است. پیش از اینکه نگاهی به متن برزوانامه بیفکنیم تاکید می کنم که بین روایت کُردی برزوانامه با روایتی که به ملحقات شاهنامه فردوسی پیوست گردیده هیچ شباهت و سختی وجود ندارد.

متنی که در اختیار نگارنده قرار دارد، متنی است از نظر داستانی کامل و بی عیب و نقص و بدون افتادگی از نظر متن، مشخص نیست چه کسی کاتب و روایتگر آن است. هیچ اسم و امضای مشخصی ندارد. نه در آغاز کتاب و نه در فرجام آن. اما داستان با قدرت روایت شده است و نفس را در سینه حبس می کند. بدینگونه که در پی می آید و از متن کُردی ترجمه می گردد:

به نام آفریننده‌ی مهر و داد

رستم از روی تخت برمی خیزد. بعد از ستایش کیخسرو، شاه والا گُهر، در حضور توس و گیو و گودرز می گوید:

- من در حضور چراغ روشن ایران، کیخسرو شاه، و بزرگان و مردم ایرانزمین، سپهسالاری ایران را به برزو می بخشم، هم به خاطر دلیری اش و هم به این دلیل که من پدرش را با ضربه خنجر از پای درآورده و از روی او شرمسارم:

چون که بابوی تو گُشتم و خنجر خجالت و توم فرزند دلیر

با شنیدن سخنان رستم، رنگ «فرامرز» سیاه می شود، مه چشمانش را می گیرد، لب می گزد و از خشم مانند ابر بهاری می غرد:

- مگر پیکر فرامرز صدپاره شود که بعد از برزو به سپهسالاری ایران برگزیده گردد:

مگر فرامرز جسمش بو صد پار رودمای برزو بیود و سالار

من فرزند تو و جانشین تو هستم، نژاد برزو در توران زمین ریشه دارد، تا من هستم برزو چه کاره است؟
برزو در نزد من هیچ منزلتی ندارد. این تویی که مدعی هستی او مانند سهراب است، کسی از گذشته
مادرش خبر ندارد، این یک ترک تورانی و برزگزاده است!
برزو بر می خیزد. آشفته و خروشان رو به فرامرز می گوید:

- زخم زبان زن عموی هرزه گفتار! در پیش شاه و تهمتن چرا یاوه می گویی؟ من از پیلتن خجالت می
کشم و گر نه با یک مُشت تباهت می کنم!

فرامرز شمشیری می کشد. تهمتن بر سر فرامرز بانگ برمی دارد و او را تازیانه می زند. زال، رستم را
سرزنش کرده و می گوید: فرامرز و برزو هر دو فرزندان تو هستند.
شاه میانجی کرده و رستم را آرام می کند. پیلتن رو به کیخسرو می گوید:

- همه‌ی دلیران ایران از جمله زرهان، گودرز، توس، نوذر، زواره و جهانگیر... در حضور شاهنشاه
می باشند. من در مرز چنین دشمنی دارم به نام «فولادوند» پسر «اکوان» دیو است. معشوقه‌ای به نام
«سنبله جادو» دارد. سنبله جادو دوهزار شاگرد جادوگر دارد. لب بر هم بزند دنیا را زیر و بر می کند.
خاقان چین و شاه ترکمنستان و افراسیاب همگی به فولادوند باج می دهند. هر کس سر فولادوند دیو را
برایم بیاورد جانشین من و سپهسالار ایران می شود.

زال، فرامرز را اندرز می دهد که به جنگ فولادوند و دیو نرود چون سرش را بر باد خواهد داد. برزو،
آگاه از گفتگوی زال از جا بر می خیزد و می گوید:

- من که در این ولایت بی کس و غریبم، دلسوزی ندارم، زال هم از فرامرز هواداری می کند، به ذات
یزدان و به تاج و تخت بلند شاه سوگند، تا فولادوند دیو را نابود نکنم پا به ایران زمین نگذارم:

مِنَ کِه بِي کَسْمِ وَيِ مَآوَايِ تَنگِ دِلْسُوزِم نَبِي دَلَم بِي وَ سَنگِ
زَالِ وَ فَرَامِرْزِ مَکَيِدِ هَوَا خَوَا مَن کِه بِي کَسْمِ وَيِ زَيْدِ مَآوَا
مَچُوم بِي مَآچِينِ وَ آمِر يَزْدَانِ وَ خَاطِرِ رِستَمِ جِهَانِ پَهَلُوَانِ
مَچُوم بِي مَآچِينِ وَ اَقْبَالِ شَا فُولَادِي دِينِ مَکْرُومِ فَنَا

تهمینه بد و بی راه نثار فرامرز کرده و گریه کنان دست به گردن برزو می افکند و به سوگ سهراب جوان
می موید. کیخسرو، دست تهمینه را از گردن برزو جدا کرده و از او خواهش می کند مجلس را ترک کند.
تهمتن به گریه می افتد. داغ مرگ سهراب جگرش را به آتش می کشد. چشمان برزو را می بوسد، شمشیرش
را به کمر برزو می بندد. گوهر تهمورث دیو بند را به بازوی برزو می بندد. رو به برزو می گوید:

- ده هزار سوار همراه خودت ببر.

برزو دست شاه و رستم و دیگر سرداران ایرانی را می بوسد. اجازه می خواهد و بر خان زین اسبش
«قرلان» می نشیند، آنگاه به آهنگ نبرد با فولادوند دیو، همراه با ده هزار سوار جنگی حرکت می کند.
شاه و رستم تا چند فرسنگ او را بدرقه می کنند.

در بین راه، شب هنگام، سیلاب توفنده‌ای جاری می شود. هر کس شبانه به سویی می گریزد. غیر از
برزو، از آن ده هزار نفر یک تن باقی نمی ماند. شب تا صبح به تنهایی پیش می رود. با دمیدن سحر از
اسب پیاده می شود. به هر سو که نگاه می کند کسی را در پیرامون خود نمی بیند. گریانش را چاک کرده
و زیر گریه می زند و با خود به واگویی برمی خیزد:

- من از روز ازل سیاه بخت بوده‌ام، سیاه بخت و بد ستاره!... خداوندا مگر تو به دادم برسی. چه به

پیلتن بگویم؟ جواب فرامرز را چه بدهم؟ ای یزدان پاک مرا از این بیابان و تنهایی نجات بده. به کجا روم، روی به کجا نهم؟
برزو مدتی استراحت کرده، سوار بر اسب با وفایش قرلان می شود و تا شب هنگام پا از رکاب اسب بر نمی دارد...
بدین ترتیب داستان شورانگیز برزو نامه، به زبان کردی، و در قالب یک منظومه ده هجایی آغاز می گردد و با قدرت و اوج و فرودهای بسیار پیش می رود...

۲

بر پایه ی داده هایی که ژول مول در پیشگفتار شاهنامه فردوسی به ما می دهد، کوشش برای گردآوری حماسه های ملی ایرانیان، یک بار در زمان خسرو انوشیروان انجام می گیرد و بار دیگر، بر پایه یک ضرورت ملی و تاریخی در زمان یزدگرد نگون بخت، آخرین پادشاه ساسانی. این کتاب توسط «دانشور دهقان» فهرست بندی می گردد که حمله اعراب به ایران همه چیز را در هم می ریزد.
در نهایت در زمان سلطان محمود غزنوی که پادشاهی مقتدر و شعر دوست بوده، تلاشی برای گردآوری داستانهای ملی ایرانیان از سرتاسر سرزمین ایرانیان در آن روزگار به سامان می رسد. ژول مول برخی منابع را یاد می کند اما حلقه ی مفقود همچنان در ابهام می ماند و آن این است:
ما فرض می کنیم و بر پایه ی این فرضیه سؤال مهمی را پیش می کشیم و سؤال این است آیا ممکن است در سرتاسر غرب ایران، در تنگه های پرآب و سرسبز زاگرس و در مناطقی مانند «دینور» که روزگاری شهری آباد بوده و در دامنه ی کوه مقدس بَغستان یا بیستون که به قول دیاکونوف در «تاریخ ماد» شهری به نام «الی بی» در کنار آن بوده و در شهرآباد و زر خیز کرمانشاه که بیشترین منابع آبی را دارد مثل «سراب نیلوفر»، «سراب یآوری»، «دریاچه تاق و سان»، «خضر زنده»، «سراب سعید» و «سراب قنبر» و با وجود دو اثر شگرف تاریخی و مهم در جهان یعنی «کتیبه بیستون» و «تاق و سان» و با وجود مردمان سلحشوری که این منطقه دارد، داستانهای حماسی ایران حفظ نشده باشد؟
مردم استان کرمانشاهان بویژه در مناطقی مانند «گوران» و «قلخانی» و «کردغرب» و «کلیایی» و «لکستان» و مردم مناطق بکر و دست نخورده ای مانند «اورامان» که هنوز به زبان مادری سخن می گویند و «پاوه» و دیگر جاها مردمانی جنگجو، سلحشور، مهمان نواز، با عرق ملی، چگونه ممکن است در این کوشش ملی شرکت نکرده باشند؟
با توجه به فرضیاتی که مطرح شده و آن این است که زرتشت پیامبر فرزانه ایرانی در شهرستان یا منطقه «دینور» دین خود را آشکار می سازد و با توجه به این نکات و داده ها مُسَلِّم که نام بسیاری از مناطق، کوهها، برکه ها و آبادی ها بویژه در منطقه «کلیایی» نامهایی است که در شاهنامه فردوسی ذکر شده مثل: سنگان، آبادی کانی توران (چشمه توران)، کوه هژیر، گردنه کرکسار، زواره کوه، چاه بیژن، و «سان روسم» یعنی سنگ رستم که غاری در دل آن وجود دارد و مردم محل باور دارند که جایگاه رستم بوده است و «کانی سهراو» یعنی چشمه سهراب و ... وجود اثبوهی از شاهنامه های کردی در دست مردم منطقه که متأسفانه دارد نابود می شود و هیچ نهادی وجود ندارد که کمک کند این آثار منتشر شوند، مسائل و فرضیات جدیدی پیش رو می کشد.
مهمتر از همه وجود دو سند انکارناپذیر و عظیم و بسیاری اسناد معتبر و تاریخی دیگر گواهی می دهد

که استان کرمانشان از دیرباز، یعنی از زمان داریوش بزرگ تا روزگار ساسانیان یکی از مراکز مهم تمدن بشری بوده است. مطالعه همه جانبه و علمی توسط مورخان، کارشناسان بر روی سنگواره «تاق و سان» که بخشی از تاریخ ایران را ثبت کرده است، می‌تواند زوایای پنهان و تاریک تاریخ ایران را روشن کند. در منطقه تاریخی «تاق و سان» یعنی (تاق سنگی) هنرمندان بی نظیر و بزرگ آن دوران تصاویر پادشاهانی را بر سنگ ترسیم کرده‌اند که از نظر هنری اعجاز برانگیز است مثل تصاویر:

- خسرو پرویز سوار بر اسب معروفش شب‌دیز
- شاهپور بزرگ معروف به شاهپور ذوالاکتاف

■ اردشیر

■ آناهیتا خدای کشتزاران و آبها

■ تصویر پیامبر بزرگ ایرانی زرتشت که برخی نظر می‌دهند تصویر «مهر» یا میتراست.

■ تصاویر گروه موسیقیدانان که درون قایق چنگ و نی می‌زنند.

■ تصاویر صحنه‌های زنده و پرشور شکار گراز

(می‌توان به لباس پادشاهان دقت کرد و خیره شد و به گوشواره‌ها و گردنبندهای آنان و کفش‌ها و خطوط ظریف لباس‌ها)

■ تصویر فرشته سردر تاق بزرگ که در نهایت زیبایی و خردمندی ترسیم شده و پیراهن بلندی مثل پیراهن بانوان کُرد به تن دارد.

متأسفانه تا به امروز کار پژوهشی دقیق و علمی، از مناظر چشم‌اندازهای متنوع بر روی تاق و سان انجام نگرفته. تا جایی که به غلط تابلویی کوبیده و آن را «طاقستان» نامیده‌اند که غلط در غلط است. «سان» واژه ایست کُردی و به معنای سنگ است مثل «هه سان» که یکنوع سنگ است برای تیز کردن لبه داس و «کَرَن توی» و «سان روسم» یعنی سنگ رستم.

برمی‌گردیم به بحث اصلی: شاهنامه‌های کُردی و داستانهای مربوط به دوران سلحشوری و قلمرو اسطوره، به زبان کُردی ثبت شده است و با نوعی آواز خاص خوانده می‌شود و به صورت معمولی قرائت نمی‌گردد. متأسفانه امروزه تنها پیرمردانی که سنسال باقی مانده‌اند که می‌توانند شاهنامه‌های کُردی را با آهنگ و ریتم دوران باستانی بخوانند که ریتم خاصی است و با قرائت نقالان به کُلی و از اساس تفاوت دارد و باید آن را شنید.

وجود تاریخی منطقه استان کرمانشاهان با وجود صدها اثر تاریخی از کهن‌ترین دوران بشری این فرضیه را پیش می‌کشد که لااقل بخشی از داستانهای شاهنامه فردوسی در دست مغان و موبدان و ملاکین حفظ شده است و در روزگار سلطان محمود غزنوی در اختیار پادشاه وقت قرار گرفته که فردوسی، شاعر حماسه سرا و بزرگ ایران با نبوغ و قریحه خاص خود، آن داستانها را به نظم بکشد.

وجود «برزنامه» به زبان کُردی (در حدود ۹۰ صفحه رحلی در اختیار این قلمزن) و تفاوت اساس متن آن با روایت فردوسی، این فرضیه را اثبات می‌کند که بخشی از داستانهای ملی ایرانیان در منطقه غرب کشور و در میان عشایر سلحشور این سامان حفظ شده است.

به طور یقین اگر باستان‌شناسان و پژوهشگران برجسته در سطح ایران و جهان روی کرمانشاه نیرو بگذارند به داده‌های جدید خواهند رسید. آثار تاریخی این منطقه مواد لازم در اختیار آنان خواهد گذاشت و آشنایی با گویش‌ها و لهجه‌های زبان کُردی حتماً در حوزه پژوهش به آنها کمک خواهد کرد.